



## من کیستم؟

نوشته: نظر محمد فایض

دوم جولای ۲۰۱۴

برگرفته شده از فیسبوک، توسط اداره نشرات سیمای شغنان

نشرمتن : ۱۸ جون ۲۰۱۴

همسفران فرهیخته و دانشمند دنیای مجازی فیسبوک درود بر شما!

متن زیر را احتمالاً بخوانید و بر نکات آن تأمل نمایید :

من کیستم؟ : به قول گاندی آغاز میکنم : میگوید تاحال نمیدانم هر سالی که میگذرد یکسال از عمرم کم میشود و یا یکسال به عمرم اضافه میشود. من هم

اکنون مرد مسنی هستم که متأسفانه فرصت های نیکی را از دست داده ام به بدی هایم میپردازم: اکثراً من بیشتر از دیگران که به ابعاد مختلف زندگی شخصی و اجتماعی من می فهمند خود را نمی شناسم. اینرا بار بار در زندگی روزمره ی خود تجربه کرده ام. عمل دیگران را می بینم و از آن در محافل و مجالس انتقاد و تبصره میکنم ، در حالیکه بر زشتی اعمال هیچگاهی توجه ی نکرده ام . و کسی هم نمیگوید و یا اصلاً جرئت گفتن ندارد ، اگر برایم میگفتند شاید من پهلوهای بد زندگی خود را اصلاح میکردم و خود را ازین همه طعنه و دشنام رها می ساختم. میخواهم به آن حکم و با صد زبان عمل دیگران و حتی دوستان و نزدیکانم را انتقاد و بآن انگشت انتقاد بگذارم مع الاسف به ناپاکی رفتار و کردار خود توجه ی هم نکرده ام. مطمح نظر و مخاطب من درین نوشته هیچکسی نیست دوستان معذورم بدانند، زیرا نمیخواهم تراوش اندیشه هایم در دنیای دیگران متجلی شود.

این نبشته داستان زندگی همه ی ماست . چون زندگی ما آدمها اکثراً و بعضاً باهم مشابه و یا هم فرق میکند. یقیناً هر کدام ما خود را در آئینه کردار خود میبینیم . ازینرو اگر قضاوت من که در کمال انصاف، صداقت و بیطرفی صورت میگیرد بی تاثیر می بود، بدان کاری نداشتیم و نادیده می گرفتیم. شایان ذکر میدانم باز وقتی من در مسیر عروج یکجا با افراد گنده در حرکت بودم افرادی را که در پستی های روزگار هنوز زمینگیر شده بودند فراموش میکردم، در وقت برگشت یا آنانرا میدیدم و محتاج شان می شدم. این هم زوال زندگی همه ی ماست و باز من بار ها و بارها این راتجربه و کتمان کرده ام. خود را مردی موقر و محترم می شمردم، بخود حق میدادم تا دیگران شخصیتم را بدون قید و شرط احترام کنند. دیگران را بدیده حقارت مینگریستم. حتی به برخی ها حق انسانی هم قایل نمی شدم . خود را برتر از دیگران می شمردم و قوانین را که برای عام مردم وضع شده بود در مورد خودم صادق نمیدانستم چون به قول خودم برتر از دیگران بودم. شرایط زندگی معشیتی من نسبت بدیگران هم بهتر و خوبتر شده بود زیرا معاش داشتیم و درآمد های دیگر.....ازینرو یک کمکی تفاوتی در زندگی من و مردم اطرافم بوجود می آمد. باز بر قله ی غرور و کبریا جایگاه می ساختم و از آن بلندی ها بر طرز زندگی محقرانه هموعان خود که از لحاظ شخصیتی خوبتر از من بودند می خندیدم و تمسخر میکردم. در گرد هم آئی ها افراد طبقه پائین را دست کم می گرفتیم و طرح های مستدل و منطقی شانرا هم به استهزا می گرفتیم، زیرا کبر و غرور بر من نهیب میزد تا نوع زندگی فقیرانه ی شانرا حقیر بشمارم و هم حق

استدلال به آنها ندهم . رفتار متکبرانه را حق خود، سلام و احترام کردن به شخص خودم را مکلفیت دیگران می پنداشتم. علیرغم تمایلاتم برخی به قول خودم بی ادب ها با مناعت و جسارت زایدالوصف در پذیرفتن طرح و نظر شان پافشاری و شماتت میکردند، دوستان لاجرم مجبور به تسلیم می شدم و این ناگزیری من بود. زیرا نمی شد همه را تحت سلطه خود داشته باشم و حق آزادی هریک را از او بستانم، همچنان این حق را هیچکسی برایم نداده بود ، صرف خودم ، خود را وارث بالاستحقاق آن میدانستم . باز زمانیکه بر مسند قدرت نشسته بودم از نشئه آن آنقدر سرمست بودم که نمیتوانستم جلو احساساتم را با کف نفس بگیرم و حیثیتم را محفوظ نگاه دارم . در نتیجه باین مستی و تزویر یاران ریاکار عوامل خبث و نابکار درمن بوجود آمد و مرا تا سرحد گناه پیشبرد. آنچه را در اختفا انجام میدادم هم میدانستند اما باز هم سکوت میکردند. این همه هنوز هم کبر و غرورم را تشدید میکرد. بگذار از معصیتی که انجام داده ام چیزی نگویم با وجودیکه مقدار آ خیلی و خیلی ها هم زیاد است . همینقدر جرئت کردم کافی است. میگذارم همه را قضاوت وجدان

<https://www.facebook.com/nazar.faez>